

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Ideological

مسائل ایدئولوژیک

محمد جعفری  
۳۱ اکتوبر ۲۰۱۸



محمد جعفری

## ولایت فقیه، بدعت و فرعونیت به نام دین

۲۲

### بیعت با پیامبر در زیر شجره

پیامبر در سال ششم هجرت از مدینه به قصد زیارت کعبه با شترانی که با خود برای قربانی و بدون قصد جنگ می برد حرکت کرد. وقتی این خبر به مکه رسید، آنها ساز و برگ جنگ آماده کردند. پیامبر در نزدیکی حدیبیه فرود آمد. قریش هم فهمید و بدیل بن ورقا و چند نفر دیگر را برای سفارت پیش پیامبر فرستادند. پیامبر به آنان گفت آمده ام تا زیارت خانه کعبه کنم و باز گردم و سر جنگ و خصومت با شما ندارم. آنها برگشتند و گفتند که پیامبر با شما جنگ ندارد و شما چرا تعجیل در جنگ می کنید. قریش گفتند ما هرگز اجازه نمی دهیم که محمد به مکه درآید. باز سفیرانی پیش محمد فرستادند و پیامبر باز دستور داد که شتران قربانی را پیش آنها بیاورند که ملاحظه کنند که پیامبر سر جنگ ندارد و فقط به قصد زیارت آمده است. دفعه آخر از جانب قریش عروه پیش پیامبر آمد و بعد از مذاکره برگشت و به قریش گفت: من سفر بسیار کرده ام و پادشاهان بسیار چون کسرا و قیصر و نجاشی دیده ام، اصحاب وی دیگرند و تا جمله آنها زنده باشند دست از شما برندارند و مصلحت در این است که او را به حال خود بگذارید که زیارت کند و سر جنگ با شما ندارد.

پیامبر نیز بعد از عروه بن مسعود، خراش ابن امیه الخزاعی را بر شتر خود نهاد و پیش قریش فرستاد تا در بین آنها اعلام کند که پیامبر برای جنگ با شما نیامده و فقط برای زیارت آمده است. وقتی قریش فهمیدند که خراش با شتر پیامبر آمده است، قبل از این که خبر را به آنها بگوید، قریش آمدند و شتر را پی کردند و خواستند خراش را بکشند که عده ای مانع این کار شدند و گذاشتند تا وی پیش محمد باز گردد. سپس محمد عثمان را که در بین آنها فامیل داشت و خود مایل بود، فرستاد تا با آنها مذاکره کند. قریش به عثمان گفتند، طواف کند. عثمان گفت، تا پیامبر اول طواف نکند، من طواف

نمی کنم. قریش بر او خشم کردند و او را گرفته و محبوس ساختند. خبر به پیامبر رسید که عثمان را کشته اند. پیامبر وقتی این خبر را شنید بسیار دلتنگ شد و گفت: از اینجا نمی روم تا تکلیف خود را با قریش یکسره کنم. چون وضعیت جدیدی پیش آمده بود و احتمال جنگ قریب می نمود، پیامبر برخاست و در زیر درختی نشست و تمام کسانی که با وی بودند را خواست تا مجدداً با وضعیت جدید پیش آمده، بیعت با وی را تازه کنند و بعد از آن به جنگ قریش بروند. همه مهاجر و انصاری که با پیامبر بودند، آمدند و با وی بیعت کردند. بنا به قول قریب به اتفاق روایات ۱۴۰۰ نفر بودند. جابر بن عبدالله می گوید: "به روز حدیبیه ۱۴۰۰ کس بودیم که همه با پیامبر بیعت کردیم... که فرار نکنیم و تا پای مرگ مقاومت کنیم. به جز جد بن قیس انصاری که زیر شکم شتر خود پنهان شده بود." (۲۱) و بعد از صلح هم پیامبر به علت بیعت نکردن و مخفی شدن متعرض او نشد. چون این بیعت در زیر درخت انجام شد، آن را بیعت الرضوان گویند.

چون قریش فهمیدند که اصحاب پیامبر با وی بیعت تازه کرده اند و با آنها سر جنگ دارد، ترسیدند و سهل بن عمرو را فرستادند که برود و میان آنها و پیامبر صلحی برقرار کند. بعد از مذاکره و پذیرش صلح، مفاد صلحنامه آماده شد

پیامبر به علی گفت بنویس: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سهیل گفت: من این را ندانم. چنین بنویس، بسمک الایم

علی مردد بود و نمی نوشت. پیامبر گفت یا علی چنان که وی می گوید بنویس. علی نوشت و بعد از آن نوشت: هذا صلح محمد رسول الله. سهیل گفت: اگر من می دانستم که تو پیامبر خدائی، چرا با تو جنگ می کردم. من نمی دانم. نام خود و پدرت را بنویس. پیامبر قبول کرد و علی حاضر نبود که از محمد رسول الله صرفنظر کند. پیامبر لوح را از علی گرفت و خود کلمه محمد رسول الله را پاک کرد و سپس به علی فرمود بنویس آنچه سهیل می گوید و علی نوشت:

" این صلحنامه محمد بن عبدالله است با سهیل بن عمرو. مقرر شد که دهسال جنگ میان کسان نباشد و همه در امان باشند و دست از یک دیگر بدارند به شرط آن که هر کس از قریش بی اجازه سرپرست خویش پیش محمد رود، او را پس دهد، و هر کس از کسان محمد پیش قریش آید، او را پس ندهند. میان ما صلح است و جنگ و اسارت نیست و هر که خواهد با محمد پیمان کند و هر که خواهد با قریشیان پیمان کند" (۲۲). چون صلحنامه نوشته شد و به امضای گواهان رسید، قوم خزاعه برخاستند و گفتند: ما در عقد و عهد محمدیم و قوم بنوبکر گفتند: ما در عقد و عهد قریشیم. (۲۳)

التماس قریش آن بود که امسال محمد باز گردد و سال آینده به زیارت خانه کعبه کند و بیش از سه روز در مکه نباشد و هیچ سلاحی به مکه نیاورد الا شمشیری که هر یکی در بر دارد. پیامبر نیز قبول کرد و تمام شد و پیامبر همانجا سر تراشید و شتران را نهر کرد و برگشت.

بعد از این که مهاجر و انصار با پیامبر بیعت کردند یعنی او را برای زمامداری سیاسی- نظامی خویش با میل و رغبت انتخاب کردند و صلح نامه نوشته شد، خداوند با فرستادن آیت زیر خوشنودی خود را از این بیعت اعلام داشت و آن را توشیح نمود:

لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَبَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا

" خدای تعالی آن روز که مؤمنین در زیر درخت با تو بیعت کردند، از ایشان راضی و خشنود شد. چون از نیات درونیشان آگاه بود و به همین جهت آرامشی بر آنان نازل کرد و به عنوان پاداش فتحی نزدیک روزیشان کرد." (۲۴) آیت فوق در شأن اهل حدیبیه و بیعتشان با پیامبر آمده است (با اصحاب بیعت الرضوان). جا دارد که در همین جا به درجه اهمیت متعهد بودن به عهد و پیمان اشاره شود.

## اهمیت عهد و پیمان

بعد از صلح نامه، جناده پسر سهیل که مسلمان شده و پای بند آهنین بر پا داشت از پیش قریش فرار کرد و پیش پیامبر آمد. سهیل چون پسر خود را دید و ترسید که به واسطه فرار وی صلح به هم بخورد، پسرش را سیلی زد و گفت پیش قریش باز گرد و سهیل به پیامبر گفت: ای محمد پیش از آمدن این قضیه، بین من و تو صلح بر قرار شده است. محمد گفت: حق با تو است و راست می گوئی. پیامبر به سهیل گفت: "ای ابو جندل پایمردی کن که خدا برای تو و دیگر مردم بی توان گشایش و مغفرت پدید آورد، ما با این قوم پیمانی بسته ایم و تعهدی کرده ایم و خیانت نمی کنیم." (۲۵) برو و صبر کن به زودی درست می شود و این عهدی است که با قریش بسته ایم و نمی توانم خلاف عهد کنم. جای شک و شبهه نمی ماند که پیامبر خلاف عهد و پیمان عمل کردن را خیانت می داند. بعد از این که پیامبر به مدینه باز گشت، ابوبصیر بن اسد از مسلمانانی بود که در مکه او را داشتند، وی گریخته و به مدینه آمد. قریش نامه نوشتند و وی را از پیامبر خواستار شدند. پیامبر به ابو بصیر گفت: "ای ابو بصیر، ما با این قوم پیمانی داریم که می دانی و در دین ما پیمان شکنی خیانت است. خدا برای تو و مردم کم توان که با تو اند گشایش و مغفرت پدید می آورد." (۲۶) و ابو بصیر را تحویل فرستاده ها داد. تا این که در سال هشتم قریش پیمان را شکستند و نقض عهد کردند. علت هم آن بود که قوم بنوبکر یک نفر از قوم خزاعه را که هم عهد پیامبر بود کشتند و بدیوسيله نقض عهد کردند (۲۷).

بعد از این نقض عهد، پیامبر در سال هشتم هجرت به مکه لشکر کشید و بدون کشتار و خونریزی، مکه را فتح کرد. پیامبر که مسؤول اجرای اوامر و نواهی قرآن بوده و زندگی عملی و نظری خود را بر اساس قرآن تنظیم کرده است پیمان و عهد شکنی به خاطر مصلحت، پیروزی و این قبیل امور در زندگی عمومی و خصوصی او دیده نمی شود و بدین علت تاریخ نشان نداده است که پیامبر عهد و پیمانی را یک طرفه نقض و یا زیر آن زده باشد و حتی اگر آن عهد و پیمان به ضررش بوده آن را رعایت کرده مگر این که از جانب طرف دیگر آن عهد و پیمان نقض شده باشد و از این نگاه است که می گویند برای فهم درست قرآن باید به سنت عملی پیامبر در امور مختلف توجه شود. به نقش و اهمیت عهد و پیمان در فصل یازدهم باز خواهیم گشت.

## نقش مشورت

پیامبر با وجودی که مردم او را با انتخاب اصلح خود، به رهبری و زعامت سیاسی و اداره امور شئون زندگی خود انتخاب کرده بودند، اما در اموری که مربوط به زندگی خودشان بود مشورت اساس کار قرار می گرفت. هم مردم و هم پیامبر اداره امور زندگی را با وحی و رسالت جدا می دانستند و آن دو را یکی نمی گرفتند. زیرا در امر وحی مشورت ساقط بود و در غیر وحی و آنچه به زندگی مردم راجع می شد کار با مشورت انجام می گرفت و مردم به خوبی تفاوت این دو را می فهمیدند و آن را از هم جدا می دانستند به این علت حوادثی که پیش می آمد و پیامبر با این که رهبر و زعيم سیاسی بود، اگر پیامبر بدون مشورت تصمیم به اجرای امری می گرفت، از او می پرسیدند که این امر که شما تصمیم به اجرای آن گرفته اید، آیا از منبع وحی به شما اجازه چنین عملی داده شده و یا این که خود چنین نظر داشته اید و اگر پیامبر می گفت نه آن وحی نیست و نظر خود من چنین بوده است. مردم آن را مورد قبول قرار نمی دادند و در آن مناقشه می کردند و بعد از مشورت و استخراج نظر مردم به وسیله فرماندهی، تصمیم را پیامبر به اجراء می گذاشت. به چند نمونه که در تاریخ به روشنی ضبط شده است توجه فرمائید:

## نمونه اول، جنگ احد

نظر به این که سران قریش در جنگ بدر کشته و یا اسیر شدند و ضربه سختی از مسلمانان خوردند، برای سران باز مانده قریش و به ویژه ابوسفیان تحمل این شکست بسیار سخت و مایه سرشکستگی بود. ابوسفیان نیز برای جبران شکست، قریش را برای جنگی دیگر آماده کرد. وقتی لشکر قریش به سمت مدینه حرکت کرد و خیر حرکت این لشکر به پیامبر رسید، پیامبر در مسجد شورای جنگی تشکیل داد. در این شورا عبدالله ابن ابی سر دسته منافقان نیز شرکت داشت.

پیامبر نظر مسلمانان را در مقابله با لشکر قریش پرسید که چه باید کرد؟ نظر پیامبر و عده ای این بود که باید حالت دفاعی به خود بگیریم و جنگ را به داخل حومه شهر بکشانیم و در داخل شهر به دفاع بپردازیم. عبدالله ابن ابی نیز جزو این دسته بود. گروه دیگر که اکثریت داشتند و بیشتر از جوانان تشکیل شده بود، گفتند: این برای ما و هن است که از ترس داخل شهر بمانیم و در داخل به دفاع بپردازیم به خارج شهر می رویم و به دشمن حمله می کنیم. (۲۸)

پیامبر نظر دسته دوم را که اکثریت داشتند پذیرفت. پیغمبر لباس سلاح پوشید و برای بیرون شدن از مدینه آماده شد. در این هنگام جوانان پشیمان شدند که چرا نظر پیامبر را نپذیرفتند و وی را به پذیرفتن نظر خود مجبور ساختند. به پیامبر گفتند که ما از رأی خود برگشتیم. پیامبر که قطعیت تصمیم را در رهبری شرط می دانست و بر این عقیده بود که نمی شود هر لحظه تصمیم و نظر را عوض کرد و نمی خواست به سنت شوری خلی وارد شود، به آنان گفت: "پیغمبر خدای، چون زره پوشید، نشاید باز گشاید تا جنگ با کافران کند." (۲۹) پیامبر با هزار نفر به سوی احد روان شد و گفت: "اگر پایمردی کنید ظفر یابید" و در راه مدینه به احد، عبدالله ابن ابی با یک سوم کسان در اعتراض که چرا پیامبر نظر اکثریت را بر نظر وی ترجیح داده است، از لشکر جدا شد و به مدینه باز گشت (۳۰) و پیامبر با هفتصد نفر به احد رفت و در آنجا موضع گرفت. پیامبر به تیراندازان خود که آن ها را در بالای کوه احد قرار داده بود، گفت: "اگر دیدید که بر دشمن غلبه یافتیم جایتان را رها نکنید و اگر دیدید که دشمن بر ما غلبه کرد به یاری ما نیایید." و به عبدالله رواحه سالار تیر اندازان گفت: "با تیر سواران را برانید که از پشت سر به ما حمله نکنند، جنگ به نفع یا ضرر ما باشد تو به جای خویش باش که از اینجا به ما حمله نیارند" (۳۱) و شما هرگز تا پایان جنگ موضع خود را رها نکنید. اما تیر اندازان بر اثر توجه نکردن به فرمان فرماندهی وقتی در محل اول جنگ مسلمانان پیروز شدند و کفار قریش پشت به احد برگشتند، تیر اندازان به طمع گرد آوری غنائم، موضع خود را رها کرده و به پائین کوه آمدند و قریش از این فرصت استفاده کرده از پشت مسلمانان را مورد حمله قرار دادند. پیغمبر نیز بر اثر ضربتی که به وی وارد آمد، دندان و پیشانی شکست و در گودالی افتاد. در این اوضاع و احوال شایع شد که پیامبر کشته شده است. عده ای از ترس و کشته شدن، فرار و پشت به قتل کردند. با فریاد پیامبر و علی و دیگران که پیامبر زنده است، گروهی از مسلمانان برگشتند و گرد پیغمبر را گرفتند و لشکر از نو سامانی یافت. اما ابوسفیان با وجودی که در این نبرد پیروز شد و می توانست به مدینه حمله کند، از ترسی که به او دست داده بود، باز گشت و خط و نشان کشید که سال آینده در بدر مسلمانان را خواهد دید.

تمام تواریخ که داستان جنگ احد را ضبط کرده اند، متفق القولند که لشکر اسلام در آغاز بر لشکر قریش غلبه نموده، آنها را تار و مار کردند و به غارت اموال و غنائمشان پرداختند. تیراندازان مأمور حفظ دره، خلاف فرمان فرماندهی، کمین گاه خود را برای جمع آوری غنائم رها کردند. لشکر قریش بعد از فرار دوباره برگشتند و از پشت به آنان حمله کرده، خالد بن ولید با نفرات و افرادی که به عبدالله جبر و نفرات باقی مانده او حمله کرده، همه را کشت در این جنگ هفتاد نفر از اصحاب رسول خدا از جمله حمزه عموی پیامبر را کشتند.

بعد از شکست، همچنان که در هر شکستی چنین است، بگو مگوها شروع شد و کفار و منافقان وقتی مؤمنان را می دیدند، از راه خیر خواهی به آنان القاء می کردند و می گفتند مثلاً: " جنگ با قریش کار درستی نبوده است." یا " اگر اختیار رهبری جنگ دست ما بود، این افراد کشته نمی شدند." یا "اگر این کسان به جنگ نرفته بودند کشته نمی شدند." یا "پیامبر نظر و رأی جوان را بر رأی سالمندان با تجربه ترجیح داد." ویا ... و در این رابطه منافقان هم بر شدت این شایعات دامن می زدند. برای پایان دادن به این بگو مگوها و نشان دادن علت شکست این جنگ به مسلمانان که هم به عنوان تجربه در مواقع دیگر از آن استفاده کنند و هم خود دلایل شکست خود را بدانند و به حرف و حدیثها خاتمه دهند، آیت ۱۴۴ تا ۱۷۵ سوره آل عمران بر پیغمبر نازل شد که همگی این آیات به نوعی در ارتباط با جنگ احد است.

اگر چه قرآن برای حل مسائلی که در طول ۲۳ سال در جامعه آن روز به وقوع می پیوست نازل می شد اما از طرف دیگر سراسر قرآن تماماً بیان امور مستمری است که در هر دوره و زمان به اشکال مختلف ولی با محتوای یکسان ممکن است اتفاق بیفتد و اگر غیر از این بود قرآن برای بعد از دوران پیامبر، پیامی نداشت و در حقیقت پیام قرآن بعد از پیامبر خاتمه یافته بود و قرآن به عنوان معجزه باقیه در طول تاریخ بی معنی می شد. از جمله امور مستمر در تاریخ مسأله جنگ و جدال است که همیشه با اشکال و ابعاد مختلف بین جوامع بشری اتفاق افتاده و می افتد. جای دارد که اهل فن و تخصص به توضیح تجربه های ذکر شده و درسهائی که از آیات فوق می شود گرفت و برای همه در بر دارد و علل شکست و پیروزی در جنگ و سایر اموری که به آن مربوط است و در آن آیات به وضوح نشان داده شده است، کتاب یا کتاب های مستقلی، به نگارش در آورند. اگر چه کتابهائی هم در این مورد نگاشته شده است اما در اینجا دو مورد که مستقلاً به بحث ما راجع است، توضیح داده می شود:

الف- شکست خوردن از ناحیه خود مردم بوده است.

ب- خداوند اصل شوری و شور با مردم در امور خودشان را توشیح و امضاء می کند.

الف- شکست خوردن، از ناحیه خود شما بوده است.

خداوند دلایل شکست در جنگ احد را در دو آیت زیر به به مؤمنان گوشزد می کند:

وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ إِذْ تَحُسُونَهُمْ بِإِذْنِهِمْ إِذَا قَسَلْتُمْ وَ نَزَزْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَ عَصَيْتُمْ مَن بَعْدِ مَا أَرَاكُمْ مَا تُحِبُّونَ مَن مِّنِكُمْ مَّن يَرِيدُ الدُّنْيَا وَ مَن مِّنِكُمْ مَّن يَرِيدُ الْآخِرَةَ ثُمَّ صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ وَلَقَدْ عَفَا عَنكُمْ اللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ \* إِذْ تُصْعِدُونَ وَ لَا تَلُونَ عَلَى أَحَدٍ وَ الرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أُخْرَاكُمْ فَأَتَيْتُمْ عَمَّا بَعَمَّ...\*

"خدا وعده خویش را با شما راست کرد آن دم که به اذن وی بکشیدشان، تا وقتی که سست شدید و در کار جنگ اختلاف کردید و نافرمانی حکم پیامبر نمودید، پس از آنچه آرزوی شما بود به آن رسیدید، منتها برخی برای دنیا و برخی برای آخرت می کوشیدند و سپس این عمل شما را از پیشرفت و غلبه باز داشت تا شما را ببازماید، و خدا از تقصیر شما در گذشت که خدا بر اهل ایمان عنایت و رحمت دارد\* هنگامی که رو به شکست و هزیمت گذاشتید و چنان وحشت زده می گریختید که توجه به احدی نداشتید تا آنجا که پیغمبر هم شما را به یاری دیگران در صف کارزار فرا می خواند توجه نکردید تا به پاداش این بی ثباتی غمی بر غم شما افزود...\*" (۳۲)

۱- عمل درست و اجرای دستور فرماندهی در مرحله اول پیروزی در پی آورد.

۲- سرپیچی از امر فرماندهی به خاطر منافع مادی و غنائم در مرحله دوم سبب

۳- ستیز و اختلاف با یکدیگر گردید و در نتیجه در بخشی از افراد

۴- سستی و فرار را موجب شد، حتی چنان سستی به خرج دادید و فراری شدید که رسول خدا و دوستان خود را هم فراموش کردید. که در نتیجه شکست را در پی آورد و غمی بر غم شما افزود و شکست شما در این نبرد، ربطی به اصل شورو شوری و اجرای تصمیم اکثریت ندارد.

**ب-** خداوند اصل شوری و شور با مردم در امور خودشان را توشیح و امضاء می کند.

بعد از آن که مردم با رأی و بیعت خود، پیامبر را به رهبری سیاسی و زعامت امور خود برگزیدند و خداوند هم خشنودی خود را از عمل شایسته مردم اعلان و آن را امضا کرد (۳۳) با ابلاغ آیت شورا، به پیامبر امر فرمود که در اجرای امور مردم، مشورت با مردم باید اساس کار قرار گیرد و فرمود: **وَ الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ**

" و کسانی که دعوت پروردگار خود را اجابت نموده، و نماز به پا می دارند، و امورشان در بینشان به مشورت است، و از آنچه روزیشان کرده ایم انفاق می کنند." (۳۴)

مفردات راغب در مورد " و امرهم شوری بینهم" می گوید: کلمه "تشاوری" و "مشاورت" و "مشورت" به معنای استخراج رأی صحیح است. کلمه "شوری" به معنای پیشنهاد و امری است که در مورد آن شور می شود. در هر حال این آیت اشاره به این معنی دارد که امور مردم در بینشان شورائی می شود. به عبارت دیگر امور مردم در مرحله اول که مرحله تصمیم است با خود مردم است و پس از اخذ تصمیم بسته به شرایط زمان و مکان و امری که در مورد آن تصمیم گرفته شده است، یا مردم مستقیم در اجرای آن شرکت می کنند و یا اجرای آن به عهده کس و یا کسانی می گذارند که در این صورت در مرحله اجرا همگی باید از رهبری تبعیت کنند.

روشن است که بر اساس شوری مردم در تصمیم گیری امور خود شرکت داشتند و رسول خدا، تصمیم شوری را به اجراء می گذاشت، بعد از شکست در جنگ احد و ایراد و اشکال وارد آوردن به شور و اجرای تصمیم شوری، خداوند برای زدودن هر گونه شک و شبهه ای در این مورد، فرمود: **فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَ شاورُهُمْ فِي الْأُمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ يَجِبُ الْمُتَوَكِّلِينَ \*** [از [خطای] آنان درگذر و از خدا برای آنان طلب آمرزش کن و با آنان مشورت کن و با توکل به خداوند تصمیم [شوری] را به اجراء بگذار که خداوند آنان را که بر او اعتماد کنند دوست می دارد." (۳۵)

صاحب المیزان متذکر می شود: «فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَ شاورُهُمْ فِي الْأُمْرِ» این جمله برای این آمده که سیره رسول خدا (ص) را امضاء کرده باشد، چون آن جناب قبلاً هم همینطور رفتار می کرده و جفای مردم را با نرمخویی و عفو و مغفرت مقابله می کرده و در امور با آنان مشورت می کرده است، به شهادت این که اندکی قبل از وقوع جنگ با آنان مشورت کرد، و این امضاء اشاره است به این که رسول خدا (ص) بدانچه مأمور شده عمل می کند و خدای سبحان از عمل او راضی است." (۳۶) و آقای بنی صدر هم در مورد آیت فوق بدستی می نویسد: «امرشان به شوری و شور میانشان محول است» اصلی شفاف و صریح است. دانستی است که پیامبر با وجود این که مدیر انتخابی بود، اجازه نیافت حتی در جنگ، از این اصل تخطی کند. به همین دلیل رهنمود یافت که «با آنها شور کن» و چون نوبت به عزم و اجراء رسید، به خدا توکل کن و تصمیم شوری را به اجراء گذار. روشن است که اصل «شاورهم» تأکید بر اصل «أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ» است." (۳۷) زیرا هم در آیت «أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ» و هم در آیت «وَ شاورُهُمْ فِي الْأُمْرِ»، امر از آن مردم و جامعه است و نه پیامبر و به این علت خداوند به پیامبر نفرمود: که رأی و تصمیم از آن تو است، اما می توانی با آنها نیز مشورت کنی. و به قول آقای بنی صدر " نه این که یکبار بفرماید: امرشان شوری میانشان است و بار دوم نیز دستور دهد « و شاورهم فی الامر» و آنگاه رهنمود خود را نقض کند و بفرماید: هرچه خواهی کن. ثانیاً زمان

شورا و رأی و تصمیم‌گیری، زمان اطاعت نیست بلکه زمان آزادی است. آن آزادی که آدمی با هستی هوشمند و عقل مطلقاً آزاد رابطه برقرار می‌کند. در این مقام، پیامبر(ص) بشری چون دیگر بشرها و عضو شورا است. و چون شوری تصمیم گرفت، نوبت عزم به اجراء می‌رسد. در این نوبت، همه اعضای شورا می‌باید از مجری تصمیم اطاعت کنند" (۳۸). نکته بس آموزنده و مهم این که:

الف- پیامبر از نظام اجباری تبعیت نمی‌کرده و به سربازی رفتن و جنگ کاملاً اختیاری و از روی میل و رغبت صورت می‌گرفته است. زیرا قرآن آن را بر پیامبر ممنوع ساخته است. پیامبر در جهاد کردن و کارزار، جز خودش عهده دار کسی نیست و باید مؤمنان را تشویق کند.

«فَقِيلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا تُكَلَّفُ إِلَّا نَفْسُكَ وَ حَرَضِ الْمُؤْمِنِينَ»، " پس در راه خدا کارزار کن، تو عهده دار کسی جز خود نیستی و مؤمنان را نیز تشویق کن" (۳۹)

ب- فراریان، برگشتگان و پشت‌کنندگان از میدان جنگ را نه تنها به دادگاه نظامی نمی‌سپرد، بلکه آنها را توبیخ و یا سرزنش نیز نمی‌نموده است.

ج- عبدالله ابی که سیصد نفر از جنگجویان را از نیمه راه میدان نبرد برگرداند و موجب ضعف لشکر شد و مسلمانان هفتاد کشته دادند، حتی بعد از این که رسول خدا بر همه جا پیروز گشته بود و قدرت همه نوع عملی را نسبت به او داشت، او را نه تنها مورد سرزنش قرار نداد، بلکه با وجودی که نفاق او آشکار شده بود و قرآن نیز بر نفاقش صحه گذاشت، او را به حال خود رها کرد و در پاسخ عمر که گفت: یا رسول الله اجازه بدهید تا گردنش را بزنم. پیامبر پاسخ داد: یا عمر! او را بکشم تا مردم بگویند محمد اصحاب خود را می‌کشد. نه این کار از من نشاید. (۴۰) به هنگام مرگ نیز بر جنازه اش نماز خواند. (این عمل پیامبر را با اعمال آقای خمینی مقایسه کنید تا معلوم شود که وی جز زبان قدرت، زبان دیگری نمی‌شناخته است). عمل عبدالله ابی در جنگ احد و برگرداندن سیصد نفر جنگجو از جبهه جنگ، امروز در هر کشور دموکرات و آزادیخواهی که باشد و چنین عملی از کسی اتفاق بیفتد، بدون شک او را به دادگاه نظامی حواله می‌دهند.

د- پیغمبر هیچ‌گاه آغاز به جنگ نمی‌کند، زیرا آغاز گر جنگ ستمکار است.

وَقِيلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَفْتُلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ

" با آنان که با شما به پیکار پردازند، در راه خدا پیکار کنید و تجاوز نکنید که خدا تجاوزکاران را دوست ندارد." (۴۱)  
ه- کیفر به اندازه ستم اما عفو و صبر ارجح و مثله کردن ممنوع.

در جنگ احد چون حمزه عموی پیامبر کشته و شمشیر را پاره و او را مثله کردند، وقتی رسول خدا او را بدین حال دید، گفت: " اگر مرا بر قریش حق تعالی ظفر دهد، از ایشان بعوض حمزه سی تن را مثله کنم" (۴۲) و خداوند عتاب به پیامبر این آیت فرو فرستاد.

وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِو لَنْ صَبِرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ \* وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ...\*

" و اگر شکنجه کنید، همانند آنچه شکنجه دیده اید، شکنجه کنید و اگر صبر کنید، همانا آن برای بردباران بهتر است\* و صبر کن و صبرت جز برای خدا نیست.. " (۴۳)

بعد از فرود آمدن این آیت، رسول خدا صبر پیشه کرد و مثله کردن را نهی فرمود. (۴۴) در قرآن جهت حرکت پیامبر و قرآن حتی در جنگ هم بردن جامعه به سمت عفو و بخشش و جبران است و نه انتقام و یا مقابله به مثل. حال پرسیدنی نیست که ارتش کدام کشوری حتی آزادی خواه ترین و دموکرات ترین آن، در رابطه با جنگ و میدان نبرد، چنین رفتاری را با سربازان خود می‌کند؟

### مراجعات:

- ۲۱- تاریخ طبری، محمد بن جریر طبری، جلد سوم، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ص ۱۱۲۰-۱۱۲۱.
- ۲۲- همان سند، ص ۱۱۲۳.
- ۲۳- همان سند. برای اطلاع بیشتر به همان سند ص ۱۱۲۷-۱۱۱۱ و سیرت رسول الله، ترجمه و انشای رفیع الدین اسحق بن محمد همدانی، تصحیح اصغر مهدوی، چاپ دوم ۱۳۶۱، ص ۸۱۴-۷۹۸ مراجعه کنید.
- ۲۴- قرآن، سوره فتح، آیه ۱۸.
- ۲۵- تاریخ طبری، محمد بن جریر طبری، جلد سوم، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ص ۱۱۲۴.
- ۲۶- همان سند.
- ۲۷- همان سند، ۱۱۷۴-۱۱۷۳.
- ۲۸- سیرت رسول الله، ترجمه و انشای رفیع الدین اسحق بن محمد همدانی، تصحیح اصغر مهدوی، چاپ دوم ۱۳۶۱، ج دوم، ص ۶۴۹.
- ۲۹- همان سند، ص ۶۵۰.
- ۳۰- همان سند.
- ۳۱- تاریخ طبری، محمد بن جریر طبری، جلد سوم، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ص ۱۰۲۰.
- ۳۲- قرآن، سوره آل عمران آیه ۱۵۲ و ۱۵۳.
- ۳۳- قرآن، سوره فتح، آیه ۱۸.
- ۳۴- قرآن، سوره شوری، آیه ۳۸.
- ۳۵- قرآن، سوره آل عمران، آیه ۱۵۹.
- ۳۶- ترجمه تفسیر المیزان، سید محمد حسین طباطبائی، ۲۰ جلدی، جلد چهارم، ص ۸۷.
- ۳۷- انقلاب اسلامی، شماره ۷۱۰، ص ۲.
- ۳۸- همان سند.
- ۳۹- قرآن، سوره نساء، آیه ۸۴.
- ۴۰- سیرت رسول الله، ترجمه و انشای رفیع الدین اسحق بن محمد همدانی، تصحیح اصغر مهدوی، چاپ دوم ۱۳۶۱، ج دوم، ص ۷۷۸.
- ۴۱- قرآن، سوره بقره، آیه ۱۹۰.
- ۴۲- سیرت رسول الله، چاپ دوم ۱۳۶۱، ج دوم، ص ۶۸۲؛ کامل ابن اثیر، جلد ۳، ترجمه، ص ۹۹۶؛ طبری، جلد سوم، ترجمه، ص ۱۰۳۷.
- ۴۳- قرآن، سوره نحل، آیه ۱۲۶ و ۱۲۷.
- ۴۴- سیرت رسول الله، چاپ دوم ۱۳۶۱، ج دوم، ص ۶۸۲ و ۶۸۳؛ طبری، جلد سوم، ترجمه، ص ۱۰۳۷.